

بمعنی جو باشد **نیوساق** بکسر اول و سین بنقطه بالف کشیده و یوازده معنی پاینده و پی زوالست و در عربی بقاء باقیه خوانند  
**نیوسوق** با سین بنقطه بر وزن ریک بوم شتره و حرم بسیار باشد بر چیزی خوردن **نیوش** بکسر اول و ضم ثانی و سکون ثالث  
و شین قرشت امر شنیدن باشد یعنی گوش کن و بشنو و شنونده را نیز گویند که **فعل** شنیدن است **نیوشان** بکسر اول و شین  
بالف کشیده معنی شنوا باشد که شنونده است و فهم کننده و یاد گیرنده را نیز گویند **نیوشد** بر وزن فرزد و بلغت زنده و پازند  
معنی آموزد و یاد کرد باشد که از آموختن و یاد گرفتن است و در فارسی یعنی گوش کند و بشنود **نیوشده** بکسر اول بر وزن فرزند  
گوش کرده و شنونده را گویند **نیوشم** بکسر اول و فتح شین نقطه دار گوش فراراشن باشد بعد بی آن کسی را گویند که چون شخص  
با هم آمدند حرف زدند و میجهت شنیدن گوش خود را دراز کند یا از پس دیوار و از پس پرده و امثال آن گوش اندازد تا سخن ایشان  
را بشنود و بجای کنیابد گفت بگوید و این معنی را بر عربی استراق سمع خوانند **نیوشیدن** بکسر اول بر وزن نکوهیدن یعنی  
شنیدن و گوش کردن باشد و بمعنی هستن و طلبیدن و تفحص و تمس نمودن هم آمده است **نیوید** بکسر اول بر وزن دیوید یعنی  
نهم باشد و آن حصول معانی است مرتفع انسان را و درانی هم هست که آنرا حریل مای گویند و آن نوعی از سداب کوهی است  
**نیوید مکر** نوعی از حریل است که مزاج اسفند باشد بر بی حباله لب خوانند بکسر هم و سکون مای بنقطه **نیوک** بانانی  
مجهول بر وزن میوه معنی ناله و انغان و خردش در کوبه و نوحه باشد **نیوک** چمنی بفتح جیم فارسی بر وزن میوه شبینه معنی خلع  
باشد و آن حالتی است مرتفع انسان را که با اختیار خود هرگاه خواهد از این بدن عنصر جدا شود و باز هر وقت که خواهد بتن پیوندد

**کتابت در کتاب الف با طع فک** **بافت** **مستین** **زیک** **ال** **مجنون** **سی** **الف** **کنايت**

**بیا** از **قل** **یروا** و **الف** **شمل** **بر** **هفتای** **شش** **لغت** **و** **کنايت** **و** **ل** بمعنی آتش است **مجموعه** است  
یعنی آتش است و بر بی باج میگویند و بمعنی باز هم هست چنانکه گویند و انکوی یعنی باز نکوی و واگفت یعنی از گفت و گاه میجای با  
گفت میشود چنانکه گویند و انومیکوپم یعنی با تو میکوپم و مخفف وای هم هست و آن کلمه ایست که مردم مریض و بیمار در زبان شدت  
مرض بآن ندا کنند و گاه می در محل ناسف خوردن کلهای دست خود بر هم ساینند و این کلمه را گویند و بمعنی کشودن هم آمده است  
چنانکه گویند در را و آن یعنی در را بکشا و بمعنی رجعت هم هست چه مرگه گویند و آده مراد آن باشد که پس بده و بمعنی بددم بنظر  
آمده است که نقیض نزدیک باشد **و** **با** بر وزن با باقوت نهم را گویند **و** **ل** **بر** **کن** بفتح بای میجد بدن و اگر در بدن کردن خبر  
تان باشد میجهت لو اش **مستن** **و** **ل** **ت** با اول ثانی کشیده و بنفوقانی زده بمعنی حرف و سخن باشد و بمعنی پوستین هم هست **و** **ل** **ت**  
بفتح فوقانی بر وزن مادر بمعنی دورتر باشد چنانکه گویند پای و اثرها و بمعنی باراد و در کذاشت **و** **انگ** بانای قرشت بر وزن  
داد که بمعنی سخنور و شاعر و قصه خوان باشد و پوستین دوز را نیز گویند و نام رود خانه هم هست **و** **ل** **ج** **بر** **وزن** **عاج** **امر** **یک** **متن**  
باشد بمعنی بکوی و بر بی قل میگویند **و** **ل** **ج** **امر** **بر** **وزن** **و** **معنی** **بازار** **است** **که** **عریان** **سوق** **میگویند** **و** **ل** **ج** **بر** **وزن** **ما** **جد**  
بلغت اصل بن لبلاب را گویند که عشق و عشق پیچان باشد و در عربی پاینده و باقی را گویند **و** **ل** **ج** **پیدن** **با** **جم** **فارسی** **بودن**  
باشیدن بمعنی چپ از روی دور کردن و ریختن بساط زنج شطرنج و دانسته بختا چیدن مرغ و بدست بر چیدن چیز را **و** **ل** **خ**  
با تا نقطه دار بر وزن کاخ بمعنی بقین است که در برابر کان باشد و کلمه ایست که چون از بدن و شنیدن چیزی خوب طبع  
را خوش آید و بالذات یافتن از چیزی بر زبان رانند و در محل اشعاش طبعت بطریق محسن تکرار کنند و گویند و بمعنی راست



انگور را بپزند و این معنی برای قرشت هم آمده است **و اثر کون** بازای فارسی برون و معنی باز کون است که بر کشته و دراز  
 و شوم و نامبارک باشد **و اثر کون** برون و معنی باز کون است که بر کشته و معکوس و مقلوب و نامبارک باشد **و اثر کون**  
 بازای هوز و نون برون مار پیچ را گویند که در ایام جشن و عیدها از جانی آویزند و بر آن نشستند در هوا آیند و در روز  
**و اثر کون** بازای فارسی برون و معنی وارون است که بر کردید و عکس و قلب باشد **و اثر کون** بازای فارسی مخفف  
 و از کون است که معنی بر کشته و معکوس و مقلوب و نامبارک باشد **و اثر کون** بفتح زای فارسی بفتح زند و پزند بمعنی کله  
 باشد که لفظ است و آن از دو حرف باز یاد مرکب میشود **و اثر کون** بازای فارسی و بای عطی برون آنرا بمعنی خاصان و  
 بزرگان و خواصکان باشد **و اثر کون** برون داس خوشه گندم را گویند **و اثر کون** عقیقه معجم بکسر مین بنقطه  
 کنایر از آفتاب عالیت است **و اثر کون** با اول و شین نقطه دار بالف کشیده و بیسم مفتوح بمعنی رو پاک و معجز باشد که زنا  
 بر سر اندازند **و اثر کون** بسکون شین نقطه دار برون کار کرده بمعنی چیست و چایک و ساخته و پرداخته باشد  
**و اثر کون** بکسر شین نقطه دار و سکون نون و کاف فارسی جولک زن را گویند که با سبزه و هفت پاسبانان بوده باشد  
**و اثر کون** برون و معنی باشد است و آن پرنده باشد مانند باز لکن از باز کوچکتر است **و اثر کون** برون قاف طبل را  
 گویند و عبری عند لب خوانند و معنی خواننده هم آمده است **و اثر کون** برون طاق درختی است که صبح بهار و شام خزان  
 کند و بعضی پیشه و جنگلی را گفته اند که آن درخت در آنجا میباشد که گویند ثمر و بار آن درخت بصورت آدمی و حیوانات  
 دیگر باشد و سخن کند و گویند در آنجا کوهی است معدن طلا و نقره و بوزینه کان در آنجا بسیار است و آزار اقی و از و اقی  
 هم میگویند و نام پرنده هم هست و وزغ و غوک را نیز گفته اند و بعضی گویند صدای وزغ است **و اثر کون** بسکون کاف پرنده آبی  
 که در نیک و اکثر در کنارها آب نشینند و معرب آن واقت **و اثر کون** برون و معنی بالست که نوعی از ماهی بزرگ فلوس دارد  
 باشد و نام رودخانه هم هست که آن ماهی در آن رودخانه میباشد **و اثر کون** برون و معنی بالا است که قد و قامت و بلند  
 و قدرت و مرتبه و رفعت باشد و نوعی از بافته ابریشمی هم هست که بیشتر زنان پوشند **و اثر کون** بسکون دال برون آباد  
 بمعنی سقف و پوشش خانه باشد و کالبد طاووس را نیز گویند و عمارت کلین و عمارت رنگین نقاشی کرده را هم میگویند و  
 دیواری را گفته اند که از گشت بچند دستک سازند و بعضی دیگر مرتبه و چینه دیوار کلین را گویند که بالای هم گذارند  
 و کلی را نیز گفته اند که در عمارت کردن بکار برند و بمعنی پی و بنیاد دیوار هم بنظر آمده است **و اثر کون** بفتح کاف فارسی  
 و سکون رای قرشت بنا و عمارت کشته را گویند و بعضی دیوار ساز ردای که را گفته اند و آن شخصی باشد که دیوار کلی را چینه  
 بر بالای هم گذارد و او را عبری رها صر خوانند بکسر رای بنقطه و ما شد و بالف کشیده و صاد بنقطه **و اثر کون** برون نالان  
 بادبان را گویند که رازبان باشد **و اثر کون** برون کاشانه ریش و جراثم را گویند **و اثر کون** باغبان نقطه دار برون و از کون  
 سرخی و غازه زنان را گویند و بعضی سرخی و سفید است **و اثر کون** با جیم فارسی برون و اسوزانند بمعنی  
 تقلید کردن باشد یعنی گفتگو و حرف زدن شخصی را بطریق آن شخص و گفتن **و اثر کون** بفتح ثالث و خفای ما برون لاله بمعنی  
 دوپیم و الا است که نوعی از بافته ابریشمی باشد و خسته سفید را نیز گویند و آن پارچه ایست سفید و خود رنگ که آنرا سفید  
 نکرده باشند و همچنان سفید بافته شده باشد و بمعنی سراب هم هست و آن چیزی باشد که در صحراها از دور بآب میماند  
 و بمعنی زاری کردن و مبالغه نمودن در کارها نیز آمده است و بکسر لام و ظهورها در عربی همان و پیچود و سر کشته از افراط عشق

و محبت را گویند و **ولیس** بانالت بختانی کشیده و بسین بنقطه زده نام حکمی است که انیس و جلیس اسکندر بود  
**و لی پتھر پنجم** کتابه از کوکب برنج است و او در آسمان پنجم میباشد و **لم** بروزن لام بمعنی فرض بودن است و رنگ  
 ولون و شب و مانند را نیز گویند و معنی دوم را که رنگ ولون و شب و مانند باشد بدان ترکیب استعمال نکرده اند و **لمر آن**  
 بکسر نالت بروزن حاضران کیا می است که از ملک چین آورند و ما مبران هم گویند ش سینه ی ناخن و سفیدی چشم را زایل کند  
**و لم مزین** کتابه از زره خاکی است که در وجود آدمی مرکب است چنانچه بجز فرضی است آدمی را از زهرین و **لم** صوم بروزن  
 عاشق نام عاشق عذرا است و فصد و امت و عذرا مشهور است و یکی از اصطلاحات بازی زده م است و آن داوی باشد که بر  
 یازده کشند و **لم** می بروزن جامی فرض دارد و در مانده و ما جز را گویند و **لم** بروزن کان نام شهر است از ولایت شروان  
 و شب و مانند و نظیر را نیز میگویند و بمعنی نکبتا و نکصدارنده و حارس و محافظت کتده هم م است همچو کلوان و درشت دان و نبل  
 دان و امثال آن لیکن بدون ترکیب گفته نمیشود و **لم** میج لبکون نون و بیع غله است که آنرا ببری عدس میگویند و **لم** نکون نون  
 با کاف نون دیگر بروزن آرزو شکن بلفزند و پازند بمعنی گرفتن باشد و **لم** می بروزن لای چاهی را گفته اند که زیند پاها بران  
 ساخت باشند تا آسانی بتدر نش آب بردارند و بمعنی گمراه نیز آمده است و لغظی باشد که در محل آزادی و دوری و **لم** می بزبان آبد  
 و بمعنی اولی بروزن نالی هم دیده شده است و **لم** یا با مختانی بالف کشیده شده بمعنی مراد و مقصد و حاجت و ضروری  
 باشد و بمعنی کثاره هم آمده است و **لم** یا **لم** با و بالف کشیده و بختانی زده شور و غوغای واقع زده کان را میگویند  
**و لم** میج بروزن خارج چوب بندی و جفتی را گویند که بیهمتای آنکور سازند و **لم** لیست بکسر نالت و سکون سین بنقطه زده  
 نوقانی بمعنی وایا باشد که حاجت و مراد و مقصد و ضرورت است و **لم** می بروزن سایه بمعنی وایست باشد که ضروری و حاجت  
 و مراد و مطلوب است و **لم** میج بروزن باد میج بمعنی وایچ است که جفت و چوب بندی نالت آنکور باشد **بیای می و بی**  
**ی و وایای** **میجد** مثل **بر شد لغت** و **بایسک** با سین بنقطه بروزن اتالیک خباز و درگاه داره را  
 گویند و ببری ثوباء خوانند و **بک** بفتح اول و ثانی و سکون رای قرشت جانوری است شبیه بکری که بود لیکن دم ندارد و از  
 پوستش پوستین سازند و در عربی بمعنی لشم باشد مطلقا ام از لشم کوسفند و شتر و غیره و نام رستنی هم م است و **بک**  
 بار اول بنقطه و کاف بمعنی چیستان است که ببری لغت گویند و حرکت این لغت معلوم نبود **بیای می و بی**  
**باتای قرشت** مثل **بر چهار لغت** و **بک** بفتح اول و سکون ثانی بمعنی پوستین باشد و **تک** بفتح اول و  
 ثانی و سکون کاف نام مرغ است از بیهو کوچک تر و خوش خط و حال میباشد و ببری سلوی و بتری بلده چیز گویند و **تک**  
 بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی مفتوح برای بنقطه زده پوستین دوز را گویند چدوت بمعنی پوستین باشد و **تک** بفتح  
 اول و نالت و سکون ثانی و ذای فارسی دان و تم آنکور را میگویند **بیای چهار می و بی** **میجد** مثل **بر پنج**  
**لغت و کتابت** و **جاریش** بکسر اول بروزن سفارش بلفزند و پازند بمعنی کدازش و کا هیدن و ضعیف و لاغر  
 شدن باشد و **جک** بفتح اول و ثانی و سکون رای قرشت بمعنی فتوی باشد و معنی آزاد رکنز اللغه شود و حاکم شرع در مسئله  
 شرعی نوشته بودند و این معنی باجم فارسی هم آمده است و **جک** بفتح کاف فارسی و سکون رای قرشت مفتی و فتوی  
 دهنده را گویند چد و ببری فتوی آمده است و **جنگ** بروزن **تک** متقار رفان را گویند و **جوتی** **سایه** معنی  
 کتاب از آفتاب عالمتاب **بیای پنجم می و بی** **میجد** مثل **بر لغت** و **جک** بفتح اول و ثانی

سکون رای قرشت یعنی فتوی باشد آن دستور حاکم شرع است در سابل شرعی و چکر کن بفتح اول و ثانی و کاف فارسی  
 بر وزن قلندر یعنی مفتی و فتوی دهنده باشد چه در هر معنی فتوی آمده است و پیغمبر و رسول را نیز گویند **بیاض ششمی و اول**  
**باخای نقطه** **شامل بری لغت** و **خمر** بفتح اول و ثانی و سکون رای قرشت یعنی جا و مقام و مکان باشد  
**و خش** بفتح اول و ثانی و سکون شین قرشت مرعفی و علتی است که بدست و پای اسب و خر به هم میرسد و بدان سبب **لنگ**  
 میشوند و آنرا **اؤفدم** میگویند و بفتح اول و ثانی نام شهر است از ولایت بدخشان و ختلان و بمغز آغاز و ابتداء هم بنظر آمده است  
**و خشک** بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و فوقانی نام روز چهارم است از **خمس** مسترقه قدیم و **خشو** بفتح اول بر وزن  
 پیغمبر و رسول را گویند و بضم اول هم آمده است و **خشو** هر چند بفتح اول و بای فارسی بر وزن **خسور** میند یعنی شریعت باشد  
 یعنی شرعی که پیغمبر آن فرار دهند و بای ایچدم در سنت و **خشو** **نیمای** بکسر نون و مای بالف کشیده و بدال زده  
 یعنی و خشور پند است که شریعت پیغمبر آن باشد و **خشیتی** بر وزن وحشی نام جامد است خوش قراش و لطیف و **خشیر**  
 بفتح اول و سکون ثانی و ثالث تجمانی کشیده و رای بد نقطه مفتوح بکاف زده در صند خراسانی باشد مشهور بدرونه ترکی و عرب  
 آن و خشیر است و **خشین** بر وزن شمشین نام مرغ است سفید که در بهار پیدا میشود و در باغها می باشد و هر چه پند  
 را نیز گویند و سفیده صبح را هم کشاند و معنی اول بجای نون شین نقطه دار هم بنظر آمده است و **خ** و **خ** بفتح هر دو و سکون  
 مرد و خاکله است از توابع و آنرا در محل اشعاش طبیعت و در وقت بدین و شبیدن چیزی که طبع را خوش آید بگویند **بیاض**  
**هفتمی و اول و پای ال** **امجد** **شامل بر چهار لغت** و **ی** بفتح اول و سکون ثانی یعنی رواست که حکم عاقل  
 و دانشمند باشد و معنی کرم هم بنظر آمده است که در مقابل سرد است و **ی** بفتح اول و ثانی بالف کشیده و بفتح نقطه  
 دارد و آتش را گویند که بگری نار خوانند و **ی** **خین** باخای نقطه را بر وزن پروین جانور است آبی و دندان دارد که  
 دارد باریک و دراز و پیوسته در آبهای شور و ناصاف و پیره می باشد گویند نایتا است و چشم ندارد و پهنی بوبومی  
 گویندش و **ی** بفتح اول و ثانی و سکون عین بد نقطه سفید مهر را گویند و آن نوعی از صدف است که عوام گوش ماهی  
 میگویند و بعضی گویند که مهره است سفید و از دریا بر می آید و آنرا **یک** میخوانند و توتیای اکبر همانست آنرا بوزند  
 دارد و ما چشم بکار برند گویند عربیت **بیاض هشتمی و اول و ی** **رای** بد نقطه **شامل بر هشت لغت**  
**و کتابت** و **ی** بفتح اول و سکون ثانی سبوق و منجئه اطفال را گویند که معلمان بدان تعلیم دهند چنانکه گویند **فلا**  
**فلا** چیز و رسید هد یعنی تعلیم میدهد و درس میگوید و معنی گرمی و حرارت هم آمده است و مخفف و اگر هم هست چنانکه  
 در توباشی مرانی باشد غم یعنی و اگر توباشی و با جمیع معانی مترادفست با بر چه در فارسی با و او بهم تبدیل می یابد و اما در  
 صاحب و خداوند دارند هم می کنند وقتی که با کلمه ترکیب شود همچو دانشور و تاجور و بارور و امثال آن و بلغت زنده بازند  
 سپند را گویند که عریان صدر خوانند و **ی** بر وزن سر مخفف او را باشد چنانکه گویند و در این که با ما چه می کند یعنی  
 او را بدین و در ابده یعنی او را بد **و ی** **موی** با رای بد نقطه و وار و مجهول بر وزن غم **الود** ترجمه ما و اء النهر است و آن  
 ملکی است مشهور و **ی** بضم اول بر وزن و معنی کرازا است که خوک تر باشد و بفتح اول و نشد بدان می باین معنی کشند  
**و ی** **موی** بفتح اول و همزه بر وزن نك سود یعنی و را رود است که ما و اء النهر باشد و **ی** بفتح اول و ثانی بالف  
 کشیده و بفتح نقطه دارد و معنی شعله آتش و روشنی و فروغ و تابش آن باشد و **ی** بر وزن سلام چیزها سهل و سبک

و کم روزن را گویند و نام شهر می باشد از مملکت ری که بورا پس اشتهار دارد و **مَرِکُش** بفتح اول و همزه و بای ایجد سمند **مَرِکُش**  
 آنطرف و آن جانب و آن سوا باشد و **مَرِکُش** و **مَرِکُش** یعنی برتر و بالا تر از زمین و بیرون زمین و آسمان را نیز گویند که  
 عالم لاموت و عدم باشد و **مَرِکُش** بفتح اول و سکون ثانی و بای فارسی بوا و کشیده و بشین نقطه دار زده و نون مفتوح  
 چاد و دو پاک و مقنعه زنان باشد و **مَرِکُش** بفتح اول و سکون ثانی و بای فارسی بوا و کشیده و بشین نقطه دار برون پس گویند و **مَرِکُش** است که دو پاک و مقنعه  
 و چاد زنان باشد و **مَرِکُش** بفتح اول و سکون ثانی و نای قرشت یعنی برهنه و عریان باشد و بفتح اول بنظر آمده است  
 و **مَرِکُش** تا بانای قرشت بر وزن فردا بلفظ زنده و بازند کل را گویند و بیری و رود خوانند و **مَرِکُش** بفتح اول بر وزن کجواج آتش پرست  
 و آفتاب پرست باشد و بعضی گویند کلی است سرخ رنگ چون آفتاب بیست الراس رسد شکفتد و آزاخبازی زنان  
 کلاغ خوانند و بعضی دیگر گویند کباهی است که پیوسته در آب می باشد و هر طرف که آفتاب گردد بر کهای آنهم میگردد و  
 کل بنویز را نیز گفته و کلی که آزا کل آفتاب پرست میگویند و **مَرِکُش** بفتح اول و سکون ثانی و بای فارسی بوا و کشیده و بشین نقطه دار برون پس گویند و **مَرِکُش** است که دو پاک و مقنعه  
 بنه و کوچکتر است و از اعرابی سلوی و سمرانی و بفارسی کرک و بزگی بلدرچین گویند و بعضی آستان در خانه هم بنظر  
 آمده است و **مَرِکُش** بفتح اول و سکون ثانی و جیم یعنی قدر و مرتبه و بزرگی و شان و شوکت باشد و بعضی کنند و **مَرِکُش**  
 و بعضی سخت هم هست که در برابر سخت باشد و **مَرِکُش** بفتح اول و سکون ثانی و بای فارسی بوا و کشیده و بشین نقطه دار برون پس گویند و **مَرِکُش** است که دو پاک و مقنعه  
 و **مَرِکُش** بفتح اول و ثانی و سکون ثانی و نای و سکون ثانی و بای فارسی بوا و کشیده و بشین نقطه دار برون پس گویند و **مَرِکُش** است که دو پاک و مقنعه  
 و **مَرِکُش** بفتح اول و ثانی و سکون ثانی و بای فارسی بوا و کشیده و بشین نقطه دار برون پس گویند و **مَرِکُش** است که دو پاک و مقنعه  
 باشد و در عربی کار هر رندی و راهی و بسوی آب آید کان و تشنگان و نوبت آب دادن شتر را گویند و **مَرِکُش**  
 بکسر اول و با دال ایجد بر وزن کرمان و آنها سخت را گویند که از اعضا آدمی برمی آید و بیری بولول میگویند و بعضی شاگردان  
 و مریدان هم هست که جمع شاگرد و مرید باشد چو در بعضی شاگرد و مرید است و **مَرِکُش** بفتح اول بر وزن زردک جهاز  
 عروس را گویند یعنی اسبابی که با او نجات شوهر برند و **مَرِکُش** بفتح اول و نالت و نون چوبی باشد هر دو سر بار یک و میان  
 کنده که خیزان را بدان پهن سازند و چوبی را نیز گویند که چرخ بران گردد و بیری معور خوانند و **مَرِکُش** بفتح اول بر وزن مغلوک  
 خانه را گویند که با چوب و علف پوشیده باشند و جهاز عروس را نیز گفته اند و **مَرِکُش** بفتح اول و کاف آخر یعنی  
 اول و در دوک است که خانه علفی باشد و **مَرِکُش** بفتح اول و نالت مطلق برج را گویند عموماً و برج کبوتر را خصوصاً و **مَرِکُش**  
 با جیم ایجد بر وزن سر بیج یعنی و بیج است که پرنده کوچکی است که در آنجا نشیند و در آنجا میزند و **مَرِکُش** بفتح اول و سکون ثانی و بای فارسی بوا و کشیده و بشین نقطه دار برون پس گویند و **مَرِکُش** است که دو پاک و مقنعه  
 و **مَرِکُش** بفتح اول و سکون ثانی و زای نقطه دار یعنی حاصل کردن باشد و کشت و زراعت را نیز گویند و هر صنعت و  
 حرفت و کار باشد عموماً و صنعت با عنت را گویند خصوصاً و نام رود خانه ما و راه النهر هم هست و ما و راه النهر را  
 نیز گویند و بعضی بیای کار می کردن هم آمده است و بیری او مان خوانند و روز را نیز گفته اند و آن زمین باشد که چهار  
 طرف آنرا بلند ساخته باشند و در میان آن چیزی بکارند و ماعل و در زیدن باشد همچو آب در زدن شناخته است و امر این  
 معنی هم هست و **مَرِکُش** بفتح اول بر وزن چرخا و کاری را گویند که زمین را بدان شیار کنند یعنی کار و زراعت و **مَرِکُش**  
 برای قرشت بر وزن که مسود رود خانه ما و راه النهر را گویند و ما و راه النهر را نیز گفته اند که ترکستان باشد و **مَرِکُش**  
 بر وزن لرزش یعنی ملکه کردن و در زیدن باشد و **مَرِکُش** بفتح اول بر وزن شمسار بزرگ و زراعت گفته را گویند و **مَرِکُش**

کادی

کاوی را گویند که بدان زمین زراعت کرده را شبیار کنند و **مَرزِ کُن** با کاف فارسی برون کر کردن کوزه پر آب را گویند  
 و **مَرزِم** بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و سیم بمعنی آتش باشد که بزبان عربی نار گویند و **مَرزِ کُج** برون مرز به معنی حاصل  
 کردن و کشت و زراعت نمودن و صنعت و حرفت باشد و زراعت کتده را نیز گویند و **مَرزِ تَی** برون دزدی مزارع  
 و زراعت کتده را گویند و **مَرزِ تَی** برون فهمیده کسی را گویند که مواظبت و ممارست بسیاری در کار داشته باشد  
 و چیزی را نیز گویند که بسیار بدست کشیده باشند مانند پوست و امثال آن و **مَرزِ س** بفتح اول و سکون ثانی و سین بنقطه  
 بمعنی بهار باشد و آن در لغت و چوپنی است که بر پستی شتر کنند و بند در پشت و درشت در پستان را نیز گفتند و بفتح اول و ثانی هم  
 درست و در عربی کجای باشد زرد رنگ و آن در ولایت یمن بیشتر از جاهای دیگر هم میرسد گویند چون یکسال بگذرد  
 ده سال باقی ماند و نبات آن شبیه به نبات کتده باشد و جامه که از آن رنگ کنند پوشیدنش قوت بسیار دهد و از این  
 حض خوانند بضم خا و سکون صاد بنقطه و رنگ زرد را نیز گویند و بضم اول و سکون ثانی شرمیوه و بار سر و کوهی باشد  
 بر بی اهل خوانند و **مَرزِ سَاخِیدَن** با خای نقطه دار برون ترسانیدن بمعنی لشتن و لبسیدن باشد یعنی زبان بر بی  
 مالیدن و **مَرزِ سَا** بازای نقطه دار برون شهنا زمان جائی و مقامی و ولایتی است و مردم ظریف و مقلع و آراسته را  
 نیز گویند و صاحب و خداوند ساز را هم میگویند چه در معنی صاحب و خداوند آمده است و **مَرزِ سَتَائِی** بفتح اول و ثانی  
 و سکون ثالث و فوقانی بالف کشیده و بدال زده اوقات گذری باشد که میمته مردم نامراه و طالب علم مقرر سازند و **مَرزِ سَتَائِی**  
 و تلفظ گویند و **مَرزِ سَتَائِی** بفتح اول و ثانی و فوقانی برون نمکدان است پیغمبر را گویند مطلقا از مر پیغمبر که باشد و **مَرزِ سَتَائِی**  
 برون ممکنان هم است و باین معنی باشند نقطه دار و نون هم آمده است و **مَرزِ سَتَائِی** بفتح اول و ثالث برون مخزن بند در پشت  
 و در پشت و رسن را گویند و **مَرزِ سَتَائِی** بفتح اول و ثالث برون خرچنگ بمعنی عجیب و معتبر و اعتبار باشد یعنی از هر نوع چیزی  
 در نظر خوش نماید و آن در آدمی از تنگی حوصله و تنگ چشمی بهم میرسد و پاسنگ ترا در راه میگویند و **مَرزِ سَتَائِی** برون تلخ  
 بمعنی آسمان و سقف خانه باشد و بعضی آستانه و زمین خانه را نیز گفتند و شواهدی که آورده اند نیز دلالت باین معنی میکنند  
 و **مَرزِ سَتَائِی** بفتح اول و ثانی و ثانی و ثانی نقطه دار برون سرطان پرنده ایست که از ابقار سی مرغ الهی گویند و آن کبوتر حمر ایست  
 و عربیت و **مَرزِ سَتَائِی** باین و نای فرشت و وال برون و معنی درست است که وظیفه و روز مره باشد و **مَرزِ سَتَائِی**  
 بانای فرشت برون قلزن بمعنی شستن و شست و شوداون باشد و **مَرزِ سَتَائِی** برون چشمک یا چه و جامه و کتده را گویند که  
 در آن دار و بندند و **مَرزِ سَتَائِی** بانون برون نمکدان است پیغمبر را گویند مطلقا از مر پیغمبر که باشد و **مَرزِ سَتَائِی** برون  
 تسلیم بمعنی قسم و پاره و جزو باشد چنانکه گویند و دشیم اول بمعنی قسم اول و جزو اول و **مَرزِ سَتَائِی** با طای عطی برون معوری  
 کجای است که در کوستانها و ریگستانها رود و جمیع مرزهای سوادی را نافع است و بعضی گویند نوعی از کندنای کوهی است  
 و **مَرزِ سَتَائِی** بفتح اول و سکون ثانی و عین نقطه دار بندی را گویند که از چوب و علف و خاک و گل در پیش رود خانهها بندند و نوع  
 و دوشنی را نیز گفتند و یکسر ثانی هم آمده است و بضم اول و ثانی بمعنی تیره کی و کدورت باشد و **مَرزِ سَتَائِی** با عین نقطه دار  
 برون بدست کجای باشد مانند اسفنج و آن بیشتر در کنار کماجوی آب رود و در آتشها میخورند و **مَرزِ سَتَائِی** بفتح اول و  
 ثانی مشد و قهای بالف کشیده و بنون زده بمعنی شفع و شفاعت کننده باشد بمعنی در خواست کننده جرم رگناه و **مَرزِ سَتَائِی**  
 اول و قاف برون بر پا کبوتر خاک رنگ را گویند و گویند عربیت و **مَرزِ سَتَائِی** کتاب از هزاره محبوب و مشهور باشد

**وَمَرْقٍ بَاتِي** بکسوف و بای ایجد بالف کشیده و بدل زده کتابه از زبان است که عربان لسان خوانند **وَمَرْقٍ كَرِيْمٍ** که  
 کتابه از عوض و بدل کردن مهر و محبت باشد بفره و کهن و بابرعکس و کتابه از تغییر دادن اوضاع و اسلوب هم مستور **مَرْقٍ** بفتح  
 اول و قاف و سکون ثانی نام عاشق کل شاه است و در عربی بمعنی کریم و خسیس هر دو آمده است **وَمَرْكٍ** بفتح اول و ثانی بروزن نمک نام  
 خاریبست که آزا سوزند و آتش آن بسیار شد و نیز می باشد خصوص برای نان پختن در بیان در ستور گذاشتن و در عربی کفیل و سرین  
 را گویند و بسکون ثانی در عربی تکبیر کردن بر سر بر باشد **وَمَرْكَا** بفتح اول بروزن پرکار هر سه بوه که درخت ندارد و بوته و بیاره  
 دارد همچو خربزه دهند و اند و خیار و کدو و بادانجان و مانند آن **وَمَرْكَاكٍ** با کاف بروزن اندک مرغی است درنده و آراشین  
 کجشتک خوانند و بعضی گویند مرغ مردار خوار است **وَمَرْكَا** با کاف و تالی فرشت بروزن که بلا بلغت زند و پازند استخوان  
 را گویند **وَمَرْكُو** بفتح اول و سکون ثانی رکاف بواو مجهول کشیده نام شهر است که آن بر بالای کوه واقع شده است و از چهار  
 طرف آن چشمهها آب روانست و با کاف فارسی بمعنی پر کو باشد یعنی بکو که امر بگفتن است **وَمَرْكُو شَهِي** بروزن سر کوشی کوشوا  
 درازی را گویند که نابدوش برسد **وَمَرْكُو** با کاف بروزن اندوه بمعنی ویرگواست و آن شهر است که از عراق عجم مشهور  
 با برتوه **وَمَرْكٍ** بفتح اول و ثانی و سکون لام جانوریست شبیه ببقنقور و سوسمار و تفرقه میان اینها آن که سر بقنقور **وَمَرْكٍ**  
 و کشیده و رنگش زرد و سفید و سیاه هم آمیخته و پوستش نرم و املس میباشد و از نزدیک رود نیل آورند و سر آن پهن و  
 رنگش زرد بصرخی مایل و پوستش درشت و خشن میباشد و در هر خرابیها و بیابانهاست **وَمَرْكٍ** ما هقی با هم بروزن  
 سحر کاهی جانوریست شبیه بسوسمار هم در آب و هم در خشکی میباشد و آرا بقنقور خوانند **وَمَرْكَا** بفتح اول و ثانی  
 تقله دار کتابه از کریمتین باشد از ترس جان **وَمَرْكَا** بفتح اول و ثانی کاف بمعنی ورمال زدن باشد که کریمتین از ترس جان آ  
**وَمَرْكَا** بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم خدایند و معنی دامن بر میازدن و پارچه از آراستن جامه را بالا کردن باشد و کتابه از کریمتین  
 هم است **وَمَرْكَا** بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم خدایند و معنی دامن بر میازدن و پارچه از آراستن جامه را بالا کردن باشد و کتابه از کریمتین  
 زند و پازند بمعنی او باشد که ضمیر غایب است و بعربی مؤسب گویند **وَمَرْكَا** بفتح اول و سکون ثانی و نون بالف کشیده بمعنی  
 جوان باشد که در مقابل پیر است و بمعنی خوب و نیک هم آمده است و بضم اول هم درستست **وَمَرْكَا** بفتح اول و آخر  
 بروزن و معنی سر نام است یعنی آنچه بر سر کتابتها نویسند که بشرف مطالعته فلان برسد و بعربی عنوان گویند **وَمَرْكَا** بفتح  
 بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم خدایند و معنی دامن بر میازدن و پارچه از آراستن جامه را بالا کردن باشد و کتابه از کریمتین  
 و امثال آن که زنان بر دست و پای کنند آنچه بر دست و پای و رنجن و آنچه بر پای کنند پای و رنجن خوانند **وَمَرْكَا** بفتح  
 بفتح اول و جیم بروزن زنده نام مردی بوده آلائی از مبارزان لشکر روس و آلائی شهری است در ترکستان **وَمَرْكَا** بفتح  
 با جیم بروزن نمد زین بمعنی و رنجن است که دستپنه زنان باشد و بعربی آنرا که بر دست کنند سوار و آنرا که بر پای کنند خلخال  
 خوانند **وَمَرْكَا** بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم خدایند و معنی دامن بر میازدن و پارچه از آراستن جامه را بالا کردن باشد و کتابه از کریمتین  
 و کتابه از نظر قایب شدن هم است **وَمَرْكَا** بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم خدایند و معنی دامن بر میازدن و پارچه از آراستن جامه را بالا کردن باشد و کتابه از کریمتین  
 دیگر سازند و غرند و چار طاق را نیز گفتند **وَمَرْكَا** بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم خدایند و معنی دامن بر میازدن و پارچه از آراستن جامه را بالا کردن باشد و کتابه از کریمتین  
 و معنی آروغ هم آمده است و آن با وی باشد بر صد و بد بوی که از راه کلوی بر می آید **وَمَرْكَا** بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم خدایند و معنی دامن بر میازدن و پارچه از آراستن جامه را بالا کردن باشد و کتابه از کریمتین  
 بروزن نانی باشد که از آرد گندم و جو هم آمیخته برزند و بعربی علیت با عین بنقطه و لام بروزن حدیث گویند **وَمَرْكَا** بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم خدایند و معنی دامن بر میازدن و پارچه از آراستن جامه را بالا کردن باشد و کتابه از کریمتین



بضم اول اول بردن و معنی ارب است که کج و محرف باشد و بترکی فتاح کوپند و بکسر اول هم گفته اند که بر وزن فرب  
باشد و **مَرِبِي** بکسر اول بردن سبز صمغ درخت است و بعضی کوپنداقیا است و آن عصاره خاری باشد  
**بِيَانِي هَدِي رَوِي** و **بَانِي نَقَطِي** مثل **بَرْد لَعْنَت** و **بَرْدَان** بر وزن خزان معنی جهنده باشد  
عموماً و نموج هوا را کوپند خصوصاً و **بَرْدَانِي** برای قرش بر وزن صفا شکن بلغت زند و پازند معنی رفتن باشد  
که در مقابل آمدن است و **بَرْدَانِي** بضم اول و ثانی بر وزن و معنی بزرگست چه در کلام فارسی بای امجد و ابی هم  
تبدیل میابند و بعرپ عظیم کوپند و **بَرْدَانِي** بفتح اول و ثانی و غین نقطه دار نوعی از چلیپا است که عقرب را فرومی برد  
و گوشت وی زهرنازل است اگر در مپاش شراب افتد و ببرد آن شراب هم زهرنازل است و **بَرْدَانِي** بفتح اول و ثانی و سکون ثانی  
معروفست و از راغول خوانند و بعرپ صفت خوانند و **بَرْدَانِي** بفتح اول و ثانی و سکون کاف درخت پده را کوپند و آن درخت  
که هرگز بارندهد و بعرپ غریب خوانند کوپند اگر شخصی را ز لوبجگورند باشد آب برک آنرا گرفت بر حلق او برزند برآید و **بَرْدَانِي**  
بفتح اول و مهم و سکون ثانی آخر فصل زمستان را کوپند چه در زمباد بادی باشد که در آخر زمستان وزد و **بَرْدَانِي** با نالک مجهول  
بر وزن زهر زرد چوبه را کوپند و با نالک معروف در عرپ معنی دستور باشد و **بَرْدَانِي** بر وزن امیری نوعی از انجیر باشد  
میوه ایت معروف **بِيَانِي هَدِي رَوِي** و **بَانِي نَقَطِي** مثل **بَرْد لَعْنَت** و **بَرْدَان**  
بفتح اول و ثانی بر وزن جن کثافت و نجاست را کوپند و **بَرْدَانِي** بضم اول بر وزن **بَرْدَانِي** توژی باشد حکری رنگ که پایش  
تیر معنی جانی که پیکان را محکم میکنند بر چپند و فرا و بر سجا ف جامه و زینت و آرایش پوسن که از پوست سمور و غیر آن برود  
دامن و کریان و سرها آسین کتد و پیوند و پیوند و وصله را نیز کوپند که بر جامه و وزند و آن از بعرپ رتعد خوانند و معنی  
دوم بفتح اول هم آمده است و **بَرْدَانِي** بضم اول بر وزن اصول طم و مزه شور و شور با را کوپند و مجهول و استخوان  
شمالک را هم گفته که بر آن کعب خوانند و معنی شور و غوغا و تقاضا هم هست و **بَرْدَانِي** بضم اول بر وزن خروشنده  
شور و غوغا و تقاضا کتده و برانگیزانند میچک را کوپند و بترکی شرپاشان خوانند و **بَرْدَانِي** بضم اول بر وزن خروشنده  
معنی شور کردن باشد و معنی تقاضا نمودن و برانگیزانیدن مردم را میچک هم هست و **بَرْدَانِي** بفتح اول و ثانی بواو  
مجهول کتده و بهار زده حکیدن باران باشد از سقف خانه و امثال آن و **بَرْدَانِي** بفتح اول و ثانی و جب را کوپند و آنمقداری  
باشد از دست مابین انگشت بزرگ و انگشت کوچک و بعرپ شیر خوانند **بِيَانِي هَدِي رَوِي** و **بَانِي نَقَطِي**  
بفتح اول و ثانی بضم اول بر وزن و معنی لبس باشد چه در کلام فارسی با و او بهم  
تبدیل میابند و در عرپ حسب کوپند و **بَرْدَانِي** بفتح اول بر وزن و معنی استنا است که تفسیر زند باشد و آن کتابت تصنیف زود  
در احکام آتش پرستی و معنی ستایش خالق و خلاق هم هست و **بَرْدَانِي** بر وزن مستی معنی شرح و ترجمه باشد چنانکه اگر کوپند و مستی ترجمه معنی شرح  
ترجمه و مستی معنی ترجمه معنی و **بَرْدَانِي** بضم اول و فتح ثانی شد و معنی است که مرجا باشد و در کتب علمی شجره نویسیست  
آن از دریا مانند درخت میروید و آن برزخ است میان آب و جوارچنانکه محل ضربات و حیوان و بوزینه میان حیوان و انسان  
و **بَرْدَانِي** بفتح اول و کاف بر وزن پرورده شخصی را کوپند که کارها را زود و جلد و چست کند و بکسر اول هم باین معنی و هم شخصی  
جلد و چابک و توانا و صاحب قوت باشد و **بَرْدَانِي** بضم اول و مهم و سکون ثانی رستی باشد که زنان آزاد آب جوشانیده و آب و آب  
رنگ کتده و بعضی گفته اند برک نیل است چه بعرپ و درق نیل میگویند و بعضی دیگر کوپند نوعی از عناس است و از احای سیاه میگویند

و جمعی گفته اند سنگی است که آنرا با آب میسایند برابر و میمالند سیاه میکند و بکسر اول در عربی بمعنی داغ و نشان داغ کردن باشد و **سکن** بفتح اول و ثانی و سکون نون بمعنی آلوده و آلاش و آلودگی باشد و در عربی خواب سبک و مقدمات خواب را گویند و بمعنی اول باشند نقطه دارم آمده است چدر فارسی سین و شین بهم تبدیل مییابند و **سکنا** بانون بالف کشیده بر وزن هفتاد بمعنی بسیار و انبوه و فراوان بودن هر چیز باشد و باین معنی باشند نقطه دارم آمده است و **سنگ** بفتح اول و ثانی و سکون نون و کاف فارسی لهو دارد و باشد و آن گاهی است کوهی که از درزه ها سنگ رود و کل آن بوی لهو میکند و معرب آن و سنج است و لطیفت آن گرم و خشک و **سکتی** بفتح اول و سکون ثانی و نون تینانی کشیده در وزن که کشور داشته باشند و هر یک مرد بگری راوستی باشد و بضم اول هم آمده است و **سکس** بفتح اول و ثانی خوب دسی را گویند و بمعنی قدرت و قوت هم آمده است **بپازی و از هر ی و اول** باشند نقطه دارم  
**مشمول بر سی و صد لغت و کنایت و کش** بفتح اول و سکون ثانی بمعنی خوب و خوش باشد چنانکه گویند خوش آمدی و بمعنی سره و انتخاب کرده شده هم هست و شبیه و مانند را نیز گفته اند همچو شاه و ش و ماه و ش و بمعنی نش هم آمده است که شمله رستار و علامه مندیل و امثال آن باشد و نام شهریت از ترکستان که مردم اینجا بخوش صورتی مشهور اند و جامه و بافتن پریشی هم هست از آنرا اطلس رشی و دپبای رشی میگویند و **شایکت** بکسر اول بر وزن فاعلان بلفظ زند و بازند بمعنی کشا و باشد که در مقابل بستن است و **شاق** بکسر اول بر وزن عراق غلام مقبول و پسر ساده باشد و خدمتکار فقیران و درویشان را نیز گویند و بمعنی کبیر هم بنظر آمده است و **شاقان** چمن کنایه از درختان گل و نهالان نوشته اند باشد و **شاقی** بفتح اول بر وزن روانی زرده هفت را گویند و آن زدی بوده رایج که در مقدم در ملک خراسان سکری کرده اند و **شک** بفتح اول و سکون ثانی و نونانی بمعنی خوب و خوش و نیکو باشد و در قصه و قصص را نیز گویند و **شتمون** بضم نون با هم بر وزن لیل و شوکن بلفظ زند و با بمعنی خوردن و آشامیدن باشد و **شکن** بفتح اول بر وزن کشتن بمعنی تقصیدن در قاصی کردن باشد و **شج** بضم اول و سکون ثانی و جیم معرب و شک است که صمغ نبات بدان باشد و بدان گاهی است مانند زرب و **شکرک** بارای قرشت جامه و پارچه و کبیر را گویند که در او در آن بینند و کنند و باین معنی در شک هم بنظر آمده است که حرف سیم بر دویم مقدم باشد و **شغلت** بفتح اول و فا بر وزن فرسنگ رستی و گاهی باشد که آنرا حرفه میگویند و بر برف فرغ نامند و **شوق** بفتح اول و ثانی و سکون قاف جانور است در ترکستان شبیه پروباه پوست او را پوستین سازند گویند هر که پوستین و شوق پوشد از ملت بو اسیر این باشد و **شک** بضم اول بر وزن خشک صمغ نباتی است مانند زرب که آنرا شیرازی بدان گویند و معرب آن اشج است و بر برف اشق خوانند و **شکل** بضم اول و سکون ثانی و دال امجد بالف کشیده و فتح نون و ن را گویند که چندان قویج باشد و آن را بر برف حبه الخضر خوانند و **شکرکی** بفتح اول و کاف بر وزن پرورده شخصی را گویند که در کارها خیر بد بسیار داشته باشد و از جانب اندیشی شروع در کاری کند و بعضی گویند که شخصی باشد که کارها را جلد و چسپا کند و بضم اول و کسر کاف هم گفته اند و بکسر اول نیز آمده است لیکن بمعنی شخصی با جد و جهد و صاحب قوت و قوی مهکل و در عربی شکرده شیخان میگویند بر وزن و بیجا و **شکرکی** بضم اول با دال امجد بر وزن شب رسیدن بمعنی کاری را چست و چایک و جلد کردن و زود ساختن باشد و **شکرک** بر وزن پروردیدن بمعنی و شکر دیدن باشد چنی کارها را چست و چایک و جلد کردن و زود ساختن و **شکیل** بکسر اول بر وزن بشکل قویج را گویند تراست و **شکل** بفتح اول و کسر کاف بر وزن امثلد و اندک و بر او گویند که از خوشه جدا شده باشد

بفتح اول و سکون نون

و بفتح

و بفتح کاف فارسی هم بنظر آمده است و شکلیدک بفتح اول و ضم کاف محقق و شکولیدن است که بعضی جلدی  
و جلد دستی در کارها کردن باشد و شککن بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی و نون مرد و مفتوح آت تناسل  
و شکول بکسر اول و سکون ثانی و کاف بواو کشیده و بلام زده مرد جلد و چایک و هوشیار و قوی و غیره در کارها  
را گویند و بعضی جلدی و چایکی در کارها هم هست و بفتح اول و ضم اول هم است و شکولیدن مصدر و شکول است بجه  
جلدی و چایکی کردن در کارها و شکر بفتح اول و سکون ثانی یعنی بخارها باشد عموماً هم بخاری که آب گرم و دین  
طعام و چیزها دیگر خیزد و نرم را گویند خصوصاً آن بخاری باشد نیره و ناربت و ملاصق زمین و بضم اول پرنده باشد شبیه  
بینه و لپکن از تپه و کوچک تراست و از اعرابان سمائی و سلوی و ترکان بلدرچین گویند و شمشک بفتح اول و روز چشمک  
کش و با اقرار چربین را گویند و شمشق بفتح اول و ضم اول هم و نون و نای قرشت بر وزن لیلوشکن بلیغند و بازند  
بمعنی شنیدن و گوش کردن باشد و شن بفتح اول و ثانی و سکون نون بمعنی آلوده و آلاش و آلودگی باشد و لبکوز ثانی  
با اعتقاد بعضی از کفره نام پیغمبر است و اتباع او هم صاحب ریاضت می باشند و ششاقی بر وزن زهاد هر چیز بسیار و افزو  
انبوه را گویند و ششک بفتح اول و ثانی بر وزن پلنت میل آهنی باشد که بدان پنبه را از پنبه بری آورند و توده خیزد و  
هند و اند و خیار و امثال آنرا نیز گویند و ششنگ بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی بر وزن معرکه بمعنی و شکن است که  
آت تناسل باشد و بفتح اول و ثانی بوزن النکم آمده است و ششی بفتح اول و کسر ثانی بر وزن نشی و نیک سرخ و کلکون  
را گویند و ششی بفتح اول و ثانی بختانی کشیده منصوب بوش را گویند و آن شهر است از ترکستان و قماش لطیفی هم هست  
که در همان شهری بافتند و بنشدید ثانی هم بنظر آمده است و ششنگ بر وزن دینه نام سلاحی است که آرا جوشن میگویند  
بیان سبزی هر دو و باغبان نقطه در شمل بر پنج لغت و غنم بفتح اول و سکون ثانی و دال  
امید باد اینجا را گویند و از آن قلیه بزند و در عربی بمعنی خدمت کردن باشد و غسک بفتح اول و ثانی بر وزن الی بمعنی  
ظاهر و آشکارا باشد و غسک مصدر و غسک بمعنی ظاهراً کردن و آشکارا نمودن و غوغ بفتح اول و واد و سکون  
مرد و غین صدا و آواز و دغ را گویند و غلیش بفتح اول و بختانی کشیده و بیشین نقطه دار زده بمعنی بسیار و انبوه و فراوان باشد  
و استعمال آنرا نیز در بیابان و جاندار کنند مال و عمر و باغ و خانه و ملک و املاک و غیر اینها بیان چهارم هر دو و  
با قاف شمل بر شش لغت و کتابت وقت زود بکسر ثانی قرشت کتابت از وقت کارزار و هنگام جنگ و جلد  
باشد و قلم بضم اول و سکون ثانی و کلام بر وزن و معنی نقل است و آن دوانی باشد شهر و بقل از برق بخور آن بواسطه رانها  
و قولق با و بر وزن چماق نام جزیره است از جزایر دریا و بعضی گویند نام کوهی است در آن کوه معدن طلاست و مردم آنجا  
ظروف و ادانی و زنجیر و طلا و مسکین خود را از طلا کنند و بوزن و سهون در اینجا بسیار است و آنجا خانه چادوب کون و هم از  
جنگل آوردن و کارها دیگر تعلیم دهند و در آن کوه در حق است که بار و میوه آن عبور است آدمی و حیوانات دیگر نیز میباشد و از آن  
صورتها صدای عجیب و غریب بر می آید و سخن میگویند و جواب میدهند و چون از درخت بیفتند یا میچینند دیگر آواز میدهند  
و سخن نگویند و آن درخت را نیز قوای میگویند و بعضی دیگر گفته اند نام درختی است در هندوستان که مرغی با یک برآید  
بهار کند و شام خزان کرد و بیان از بیاضی هر دو و با کاف شمل بر شش لغت و ک بفتح اول و سکون  
ثانی و دغ را میگویند و بر عربی صندق خوانند و عرب آن دق باشد و گانا بر وزن زمانا باره از نوشتن انکو و صفا را گویند

و کتبه بضم اول و فتح تاء فرشت بروزن و معنی نقطه باشد و آن معروفست است و کتبه بفتح اول و ثانی و دال ایچد بلغت  
زند و پازند یعنی جاوه باشد که در مقابل زاست و کواک بفتح مر دو و او سکون مر دو کاف آواز و صدا و غوغای سن را گویند  
و کبلی کبر و کبل در بار و نایب مناب را گویند بیاض شازی همی مروان و بالام شمل بر چهارده لغت  
و کتابت و ک بفتح اول و سکون ثانی معنی شکوند باشد عموماً و شکوند انکور را گویند خصوصاً و عبری فقاغ الکرم خوانند  
و کبیر اول بروزن مثاده چرم یا چوب مدقوی را گویند که در کلوی روک کنند تا ریشها که رسته شود از روک بیرون رود  
و از اعراب نلکه خوانند و در عربی معنی زانیدن باشد و کلام بفتح اول بروزن زمانه معنی جراحت و دلش باشد و کبیر اول بروزن  
مانند آمده است و کلاتی بروزن فلانی شراب نورسیده را گویند و کلاق بروزن پلا و متفرق و از هم پاشیده را میگویند  
و کلابت سنان کتاب از اولیاء الله است و کلابت فالق بلی کتاب از ایمان است یعنی ایمان که ارواح مؤمنان با خدای تعالی  
سنان دهد کردند و پیمان بستند و کج بفتح اول و ثانی و سکون جیم پرند است از تبه و کوچک ترک عبری سلوی و تیرکی بلدی  
خوانند و لبکون ثانی هم دست و کبیر اول نیز گفته اند و یا جیم فارسی هم آمده است و کفوش بضم اول و غین نقطه دار بروزن  
و معنی کلکونه است که غازه و سرخی زنان باشد و کواکب با و بروزن چنگالی بلغت اهل سمرقند بوده که سفند را گویند که  
با گوشت و مصالح پر کرده و میچند باشند و کواکب بفتح اول و او بروزن مشغله معنی آشوب و شور و غوغا باشد و در عربی و اول  
گفتن را گویند و ک بفتح اول و ثانی و خغای هاتر و خشم و ناز را گویند و با تشدید ثانی هم باین معنی آمده است و عاشق زار را  
نیز گفته اند و بظهور ما در عربی چنودی و عزیزان از عشق را گویند و کهنزی که با ظهارها اول بروزن فلک زده عاشق و دیوانه  
خشم دیده و تهر کشیده را گویند و با خغای ما خشمکین و تهر آلود را و کبیر اول بروزن نکین نام جوششی است که از اعراب  
نوا گویند بیان هفده همی مروان و بانون شمل بر شانزده لغت و ک بفتح اول و سکون ثانی شبیه و  
مانند را گویند و معنی صاف و پیشتر هم آمده است و میوه ایست مغزدار که بزرگی چنل افوج و عبری حبه الخضر را گویندش و معنی بل  
و بلکه هم است که کلمه هم ترقی باشد و بلغت خطائی ده هزار سال را درن میگویند و هندی پیش و جنگل پر درخت را و با ثانی شده  
زبان عربی ضیف و ناقوان در امور باشد و سنجی که بانگستان نوازند و نام شهر است که حسین فرخی و بی منسوب بآن شهر است  
و نانه بروزن بهمانه نان کرده را گویند و کج بفتح اول و ثانی و سکون جیم ناخوش و زشت و مبرم را گویند و لبکون ثانی کجشک  
را که بزبان عربی عصفور خوانند و کجشک بفتح اول و نون رابع و سکون ثانی و جیم و کاف خامس ریحان و شاه اسپرم را گویند  
و عبری شهران خوانند و ک بفتح اول بروزن متذخرف و انار را گویند مانند طبق و کاسه و کوزه و امثال آن و معنی صاحب و مالدار هم است  
و قبتکه دو آخر کلمه در آوردند هم بود و لغتند که آزاد و لت و ندم میگویند و ک بفتح اول بروزن عدا بلغت زند و پازند معنی خواهر و خواسته  
باشد و ک بفتح اول بروزن دندان و دندان را گویند که چنل افوج باشد و عبری حبه الخضر را گویند و ک بفتح اول بروزن سنکسار معنی  
مرکز باشد که آن نقطه وسط حقیقی دایره است و ک بفتح اول بروزن بنده زه تیزک را گویند و آن سبزی باشد که بزبان عربی جهر گویند  
و ک بفتح اول بارال در آخر بروزن تسلیهات نام نسکی است از نسکهها کتاب زند یعنی قسی است از اقسام آن کتاب و ک بفتح اول  
بازای فارسی بروزن ایچد صمغ درخت و ن باشد که درخت چنل افوج است چه زرد یعنی صمغ است بازای هوز هم آمده است  
و ک بفتح اول و ثانی بروزن نمک جانور است بی دم شبیه بگریه و کبود رنگ میباشد و عبری و بر میگویند و لبکون ثانی و کاف  
فارسی بروزن رنگ معنی نهی و خالی و کنا یا زغی و سنی باشد و در ویش و کدا و مغلس را نیز گویند و معنی صدا و آواز هم آمده است

و زشت





در آن باد پیر واقع میشوند نگاه باد سندی بهم میرسد و مرگ از درویشان را بچانی می اندازد و همدگر را کم می کنند و همدرویش  
 همدرویش زیاد میکنند تا وقتیکه ملاک میشوند **های وری** بضم ثالث بروزی نوعی از کدایان باشند و در نهایت ساجت  
**های وریان** بر وزن لاموربان جمع هادوریت کدایان مبرم باشند و نیز جماعت مردم بیسروپارا گویند که چو سب در این و  
 یساوان سلاطین ایشانرا از سر راه دور کنند **های تی** بروزی شادی نام سنگی است گویند مرکز آن سنگ را با خود دارند  
 با و زیاد نکند و بعر بی هدایت کنند و آرام گیرند و راه نمایند و پیکان تیر را گویند **ها تر** مرغی را گویند عموماً که از پی هم نبوالی  
 یعنی پی در پی در آمده باشد یا بزیر و بالا و پهلوی هم در آید و مر و آید و لعل و یاقوت سفید و امثال آنرا گویند که در یک <sup>نقطه</sup> **هاس**  
 خصوصاً و کردن و مهرها کردن حیوانات را نیز گفته اند و فضل و انکندگی انسان و حیوانات دیگر را هم میگویند و بعضی مخبر <sup>ماده</sup>  
 و خاموش و دیوانه هم بنظر آمده است و گوشت کند بده و بد بود را نیز گویند و بعضی چهار شتر هم است **ها تر** یا بروزی چار بانوعی از  
 ماهی است که چنگ ربای بسیار دارد و بر پشت او خار هم هست و باین معنی هازیا هم بنظر آمده است که بجای رای بنقطه زای نقطه دار  
 و بجای بای فارسی بای محلی باشد **ها تر** بروزی خارش یعنی نازش است که از نازیدن و خمر کردن و خود نمائی باشد **ها تر**  
 بروزی نام زن اندروس است و هار و جزیر غمناک در میان دریا و شبها آتش افروختن تا اندروس بغرغ آتش شناکان آمدی  
 و پیش هار و رفتی یکشب بادی شد شد و آتش را بگشت و اندروس در میان دریا کم شد و ببرد **ها تر** بروزی ماروت نام  
 یکی از آن دو فرشته است که در جاه بابل سر از بر آویخته بعباد الهی گرفتارند اگر کسی بسران جاه بطلب جا روئی رود او را تعظیم میند  
 گویند این لغت اگر چه عجیب است لیکن فارسی نیست **ها تر** فن بفتح فاء سکون نون کنایه از ساحر و سحر کننده **ها تر**  
 بروزی قارون نام برادر بزرگ موسی است و بعضی نقیب و قاصد هم آمده است و فرودماندگی و عبرت را نیز گویند و این لغت نیز عجیب است  
 اما فارسی نیست **ها تر** آستانه **کروتن** کنایه از ماه است که فرماید **ها تر** و **تیدن** یعنی فرودماندن و عبرت  
 شدن باشد چه مارون یعنی فرودماندگی و عبرت هم آمده است **ها تر** بروزی کاری کناس و سر کین کش را گویند و در هند <sup>سنا</sup>  
 حلال خور خوانند **ها تر** لسکون زای فارسی مرغی زبون و زشت و بد باشد و شخصی را نیز گویند که از عبرت برین جای فرودمان  
 و خاموش و وال شده باشد و بعضی سرکشند و حقیر و محترم آمده است **ها تر** بازای فارسی بروزی باز و بعضی هاز است که هرگز  
 زبون و زشت و مردم حیران و خاموش و در مانده و محقر باشد **ها تر** **تیدن** بازای فارسی بروزی پابوسیدن یعنی حیران  
 شدن و فرودماندن باشد **ها تر** بفتح زای فارسی یعنی هاز است که مردم والد و حیران و فرودمانده و مرغی زبون و زشت  
 و محقر باشد **ها تر** **تیدن** بازای فارسی بروزی پاشیدن یعنی کوبیدن و کوبیدن و نگاه کردن باشد **ها تر**  
 لسکون سین بنقطه یعنی دیگر و نیز باشد که بعر بی اینها گویند و مخفف هراس هم است که ترس و بیم باشد **ها تر** لسکون کات یعنی  
 زند و پازند تخم مرغ را گویند **ها تر** لسکون کاف و فتح رای بنقطه شخصی را گویند که در حرف زدن زبانش میگردند باشد و بعضی  
 الکن خوانند **ها تر** بالام بروزی و معنی هاکره است که مردم زبان گوشت و الکن باشد **ها تر** بروزی شاغول از جمله  
 میاقت و آزار موش گویند و بعر بی زاب الهمالک و سم الفار خوانند و اصل عمل از اینج سفید نامند **ها تر** بروزی مال  
 هیل را گویند از او بیچاره است و بعر بی قاتله صغار خوانند و بعضی قرار و آرام نیز آمده است و آن پلهها را نیز گویند که بجهت چوکان  
 بازی در دو سر میدان از سنگ و کج سازند **ها تر** بروزی لاله خرمین ماه را گویند و آن معلقه و دایره است که شبها از بخار بر  
 ماه بهم میرسد چنانکه ماه مرکز آن دایره میگردد و مردم مفسد و مفتن و بد ذات را نیز گویند و مطلق رنگ و لون را هم گفته اند و بعضی نیز آنرا





تختانی کشیده و بدال زده تخم منقل را گویند که فریزه و باده باشد **هَبِیوَن** بروزن و معنی انبون است که تریاک باشد بیان  
 سبزی **هَر هَای هَوَن** با بای فارسی مثل **بَرَسَد لَعَنَت هَیَاک** بفتح اول و ثانی بالف کشیده و یکایف زده  
 فرق سر و تارک سر را گویند و با بای ایچدم آمده است **هَیَک** بفتح اول و ثانی بروزن شره یعنی چرک و دریم باشد **هَیَیوَن** بروزن  
 و معنی انبون است که تریاک باشد و باین معنی با بای ایچدم آمده است **بِیَا زِجْجَا مَرَم** **هَر هَای هَوَن** با جهر ایچد  
 مثل **بَرَش لَعَنَت هَیَک** بفتح اول و سکون ثانی راست باز کردن چیزی باشد مانند علم و نیزه و سنون و اشال آن و راست  
 ایستادن چیزی را نیز گویند بزمن و با جیم فارسی هم آمده است **هَیَاوَن** بفتح اول و وار بروزن سر اسیر نام شهر است از ملک خطا  
 که مردم اینجا مجوش صورتی و صاحب حسنی مشهورند و جمع و گروه مردم را نیز گویند **هَیَک** بروزن سمند بر عسک را گویند و آن  
 سبزی است مانند اسفناج که در آشها کنند **هَیَکَم** بفتح اول و نون بروزن مرهم بزبان زند و بازند معنی میهدم باشد که از زبان  
**هَیَک** بفتح اول و تختانی مجهول بروزن کشید بلفظ زند و بازند معنی بد میهد باشد که امر بدان است **هَیَک** بروزن نقیر نام سبزی  
 قارن بن کاه است که اورا سهراب و متبک با بران مهرت در پای تلخ سفید در سبزوار در جنبک زنده گرفت و بضم اول معنی خوب  
 و نیک و نیکو و زنده و خلاصه باشد **بِیَا نَچَی مَر هَای هَوَن** **بِیَا نَچَی مَر هَای هَوَن** **بِیَا نَچَی مَر هَای هَوَن** **بِیَا نَچَی مَر هَای هَوَن**  
**کَنَابَت** **هَدَک** بفتح اول و بای ایچد و سکون ثانی جانور است پر دست و پا و از احوام خرد خدا میگویند خوردن آن  
 با شراب بر قان را مانع است **هَدَک مَان** بفتح اول و سکون ثانی و مهم بالف کشیده و بنون زده معنی ایشان است و آن از خود  
 باز گرفتن و بد بگری صرف کردن باشد **هَدَک مَی** بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم اسب خنک باشد **هَدَک** بضم اول و فتح  
 ثانی معنی حق و راست و درست باشد چنانکه سه پوده ناحق و باطل و هرزه را گویند و معنی فایده هم بنظر آمده است که تقصیر نفع  
 باشد **هَدَک** بفتح اول و سکون تختانی معنی دهم باشد و آن زراعتی است که از آب باران حاصل میشود و در عربی **هَدَک**  
 را گویند که جهت قربانی بمکه معظمه فرستند اعم از شتر و گوسفند **هَدَک** بروزن مدینه معنی زیند پایه باشد که زردبان است  
**هَدَک** بروزی که از زردی است که بعد از آنکه جمعی از فقر و مساکن را خبیث کرده باشند برسم هدیه ایشان دهند  
**بِیَا زِشَمَر هَای هَوَن** با بای ایچد مثل **بَرَش لَعَنَت هَیَاک** **هَر** بفتح اول  
 و سکون ثانی کله است که افاده معنی عوم دهد همچو مرچاد و مرکن و مانند آن و مانند هم است که در میان کتدم میروید و خوردن آن  
 ضرر دارد و آنرا بنا بر این از کتدم جدا کنند و بلفظ **هَدَک** معنی کتدم باشد که فاعل است و ترجمه کل هم است و در عربی معنی ناخوش  
 و مکره شمردن و خوب ندانستن باشد و بضم اول معنی از جا در آمدن و ترسیدن باشد و بکسر اول کله است که شبانان گویند  
 را بسوی خود خوانند و در عربی نام نذنی بوده است و گویند که دشمن موش است **هَر** بفتح اول و ثانی مشد و بالف  
 کشیده **هَلِک** را گویند و آن در ایست معروف و بهترین آن کابل باشد و کلوله **هَلِک** و نقره را نیز گویند که در زین و برات  
 بکار برند اعم از کجام و سببند و غیره و بضم اول معنی ترس و بیم باشد و در خشیدن را نیز گویند و معنی آواز مهیب باشد مانند آواز  
 سیاه و دوش و باین معنی بفتح اول هم درست است و بکسر اول معنی فروریختن و آواز صدای فروریختن باشد و بضم اول نشدند نام  
 شهر است در خراسان مشهور بهرات **هَر لَعَنَت** بروزن صفات نجات نیک را گویند معنی نیک نجات نیک شهر است در مملکت  
 خراسان **هَر لَعَنَت** بفتح اول و سکون **هَر لَعَنَت** نام درخت است خار دار و بکسر اول معنی ترس و بیم باشد و امر ترسیدن و بیم بردن هم  
 است معنی ترس و باین معنی بفتح اول هم آمده است **هَر لَعَنَت** نایبان و صالحان و متقیان و ترسندگان و پشیمانان

بجای سبزی که موی در سفید است

باشد هر آنگاه بکسر اول و فتح سیم بنقطه آنچه مردم را بدان ترسانند و چو پیرانیز گویند که در میان زراعت بر پای کنند  
 و صورتها و چیزها بر آن نصب سازند تا جانوران زبان کار بجایب زراعت نیابند و آنرا بعرپی محذار گویند و بفتح اول هم درست است  
 هر آنگاه که معنی ترسیدن و واه کردن باشد هر آنگاه بفتح اول و سکون آخر که شین نقطه دار است بمعنی ترسیدن و استغرا  
 و شکوفه باشد و بتازی بر م انداختن سکهها باشد از برای جنک کردن و بمعنی اول بزیا و بی راهم بنظر آمده است در مقابل  
 آخر این صورت هر آنگاه برون رسانند بمعنی حقیقت و چگونگی باشد هر آنگاه بفتح اول و معنی برای عملی بمعنی  
 ناچار و علاج و لابد باشد و پیشک و پید غنچه را نیز گویند و در عری علی کل حال خوانند و بمعنی ظاهر و روشن هم بنظر آمده است  
 و زج و واجب هم هست هر آنگاه سبب با بای ایجاد برون طما سبب هر یک از سیارات را گویند که آن زحل و مشتری و مریخ و  
 آفتاب و زهره و عطارد و ماه باشد هر آنگاه سبب با بای فارسی برون صفت آنما جمع مراب است که سیارات باشند هر یک  
 بکسر اول و سکون ثانی و فتح ثالث و دال بنقطه ساکن خادم آتشکده باشد و قاضی کبران و آتش پرستان را نیز گویند و بعضی عالم  
 و خداوند آتشکده را هم گفته اند هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثالث و نون و کاف فارسی هر دو ساکن کجا می است که  
 در ایام چهار در میان زراعت کندم بهم میرسد و غوزه دارد کنکره دار مانند غوزه لاله و در درون آن چند دانه کندم نارسیده  
 می باشد خوردن آن مردم را پیشخور میگرداند و اگر پیشتر خوردند جنون و دیوانگی آورد هر آنگاه بفتح اول و ضم ثانی قرش  
 برون مرسوم معنی صدق است و آن خبر دادن در چیزی باشد چنانکه مو است هر آنگاه برون مر جابلت امل من  
 نوعی از بادام کوهی است و بعرپی روغن آنرا زیت المرچا گویند و در پیش را نافع است و قوت باه دهد هر آنگاه بفتح اول و کج این  
 لغت از توابع است در محلی گویند که جمعی ناموافق و بی اتفاق برخلاف هم کاری کنند و هر کرا آنچه از دست آید کند هر آنگاه بفتح  
 اول و ثانی و سکون دال ایجاد زرد چوب را گویند و بعرپی عروق الصفر خوانند هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و نون و کاف  
 پیوسته باشد و بمعنی اورد و در هم هست و آن سوره یا دعائی یا اسمی باشد که هر روزه بخوانند هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی  
 و ذای نقطه دار و مختلف مرزه است که پیه و دماغ و جانی را نیز گویند که آبهای سفایده در آن جمع شود هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی  
 کنا یا از بوج کوی و مرزه کوی و یاوه کوی باشد هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و نون و کاف فارسی دندی را گویند که چیز مسهل بد زده که در بکار او و نیز بکار  
 دیگری بیاید هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و نون و کاف فارسی بوج مکوی و مرزه کوی مکن هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و نون و کاف فارسی  
 و مد باشد هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و سیم بنقطه خوب پوشش خانه را گویند هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و نون و کاف فارسی آن سد ستاره را گویند  
 که متصل است بیک پای نبات النخس هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و نون و کاف فارسی بوج مکوی و مرزه کوی مکن هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و نون و کاف فارسی  
 باشد هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و سیم بنقطه دار و سکون ثانی عشق را گویند و آن کجا می است که بر درخت پدید آید و آنرا بعرپی حبیل  
 اما کن خوانند هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و نون و کاف فارسی بوج مکوی و مرزه کوی مکن هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و نون و کاف فارسی  
 و از اقرطمان هم میگویند بضم قاف قاضی و محلل و کوم و خشک است هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و نون و کاف فارسی بوج مکوی و مرزه کوی مکن  
 محتانی بوا و کشیده و بنون زده بلیت یونانی نوعی از صنایع است که آنرا سپسیر میگویند و تمام الملک همانست گویند بوی آن  
 شیش را میگویند هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و نون و کاف فارسی بوج مکوی و مرزه کوی مکن هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و نون و کاف فارسی  
 روم باشد و بعضی گویند چنانکه سلاطین روم را در این زمان تبصر میگویند و در زمان قدیم هر قیل میگویند و این لغت رومی  
 و بفتح اول هم آمده است هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و نون و کاف فارسی بوج مکوی و مرزه کوی مکن هر آنگاه بفتح اول و سکون ثانی و نون و کاف فارسی

نافع است

نافع است و آزار مقلوبه نیز گویند که بجای سبن مای موز باشد **هرکت** بضم اول و سکون ثانی و کاف فارسی است و بیقتل و مبهوت را  
گویند **هرکار** کج با کاف بروزن که واره دیکی را گویند که از سنک ساخته باشند و در آن آتش و طعام بزند و بعضی دیک آهنی را گویند  
که در آن حلو بزند و بعضی گویند آلتی باشد حلو ایزان را و بعضی دیگر گفته اند نیز حلو ایزی است و جمعی دیگر میگویند هر چیز که در آن آتش  
بزند هر کاره توان گفت و شخصی را نیز گفته اند که هر کاری برسد **هرگز** بضم اول و کسر کاف فارسی و سکون ثانی و زای موز بمعنی پنج  
وقت و پنج زمان باشد و بمعنی همیشه و لا يزال هم آمده است **هرگز** بی بکسر تالک و باج بمعنی ابدی و لا یزال باشد هرگز بمعنی همیشه  
لا يزال هم است **هرم** بضم اول و ثانی و مهم پیری را گویند که مقابل جوانیت گویند **هرماس** بضم اول و سکون  
ثانی و مهم بالف کشیده و بسین بنقطه زده امر بین را گویند که راه نمابنده بدی است و شیطان را هم میگویند **هرمان** بضم اول  
و ضم ثانی و مهم بالف کشیده و بنون زده قلعه است در حدود مصر نام پادشاهی بوده در یونان **هرمن** بضم اول و مهم و سکون  
ثانی و زای نقطه دار در آخر نام روز اول است از مرماه شمسی بنک است در این روز سفر کردن و جامه نو پوشیدن و نشاء  
دادن و نام فرشته هم است که امور و مصالح روز مرز بار و نعلو دارد و نام پسر یمن بن اسفندیار و نام پسر نوشیروان هم بوده است  
و بمعنی رب الارباب هم است **هرمن** بضم اول و سکون آخر که دال بنقطه باشد بمعنی هر مز است که نام فرشته و نام ستاره  
مشتری و غیره باشد نام روز پنجشنبه نیز است باعتبار اینکه آن روز بیشتری تعلق دارد **هرمن** بضم اول و ثالث و سکون ثانی  
و سین بنقطه بمعنی هر مز است که نام فرشته و نام اول مرماه شمسی و ستاره مشتری باشد و باعتبار یونانیان نام اردیسن پیغمبر است  
و بعضی گویند نام حکمی بوده در خدمت اسکندر و بعضی دیگر گویند نام شخصی است که ساز بربط را او بهم رسانید و بعضی گویند  
سه حکمند که مرسد هر مس نام دارند یکی اردیسن که او پیغمبر و پادشاهی و حکمت را با هم جمع کرده بود و علوم ریاضی را که حساب و  
هندسه و هیات باشد او آورد و دیگری هر مس بابل است و او جامع اعداد و حکمت بوده و شاگرد فیثاغورس است و سیم شاگرد  
اسقلیوس اول است که صاحب طب و کیمیا او بوده است **هرمن** با نای قرشت در آخر بمعنی هر مز است که نام روز اول از  
مرماه شمسی و ستاره مشتری و غیره باشد **هرمون** بضم اول بروزن بنویز نام شهر است مشهور **هرمچی** بضم اول بروزن  
که حکمی بمعنی هرشی باشد **هرگند** بکسر اول و فتح ثانی و سکون نون و دال ایجد نام رود خان است بسیار عظیم در نواحی جرجان  
که از آن جزیشناوری و کشتی نتوان گذشت **هرتوت** بروزن فروت بمعنی مکر و حیل باشد و خبث و خیانت و بدگویی  
بود و بد مردم در دل نگاه داشتن را نیز گویند **هرنوع** بانون و او دهای موز و حرکت مجهول مبهوه درخت عود است و آن  
کوچک تر از نخل میباشد و بزردی مایل است و بوی عود میکند طبع وی بول را براند و سنک متاثر از براند **هرندیس**  
بضم اول و سکون ثانی و نون تحتانی رسیده و دال ساکن و سین بنقطه بالف کشیده و بواورده بمعنی پیمان فرستگت و آن  
کتابی باشد در آداب جهانداری از تصنیفات مرآة که جهان او را اولین پیغمبر میداند از پیغمبران عجم **هرنین** بروزن مهبز  
بمعنی تعین و چیزی مجرب و سپردن باشد چه هر نیز مند صاحب تعین را گویند بلفظ زند و پازند و بمعنی تعین و قرار دادن هم  
چنانکه گویند مواجب فلان را همین مر نیز کردیم یعنی تعین کردیم و قرار دادیم **هرق** بضم اول و سکون ثانی و واو مردم خجاع را  
گویند و در عربی بمعنی زدن باشد **هروانگر** بظهورهای موز در آخر بروزن انسانکه بیمارستان را گویند و عربی را الشفا  
خواستند **هرول** نکر بروزن بردان بمعنی هر و انگر است که بیمارستان و دار الشفا باشد و بمعنی شکنجه هم گفته اند و نام کوهی هم است  
**هرق** بضم اول و ثانی بواو مجهول رسیده و فوقانی بواو مجهول دیگر کشیده و مهم زده تخم اسفند است که بزرقطونا باشد

در کتب  
تاریخ

هَرَوَکْ بفتح اول و ثالث و سکون ثانی رکاف که رایج باشد نام خسرو پریزاست هَرَوَکْ بکسر اول و سکون ثانی و ضم را و دو لام ساکن و اندایست تماش و او را ملک خوانند هَرَوَکْ بفتح اول بروزن سهوم نام پهلووانی و دلاوریست و نام شهر زنان هم هست و بعضی گویند نام شهر است که در این زمان بر دوح میگویندش هَرَوَکْ باها و اولام و حرکت مجهول کجاره را گویند و آن مخالفه و نقل کجندی است که در غن آنرا گویند باشند هَرَوَکْ بکسر اول و ثانی و ثالث بختانی کشیده منسوب بهرات را گویند و زبانی هم بوده است از جمله هفت زبان فارسی هَرَوَکْ بضم اول و فتح ثانی شده و سوراخ کون را گویند و مقعد و نشنکاه را نیز گفته اند و گیاه است که در میان کندی و جور و بد و غوزه دارد ککره دار مانند غوزه خشکاش و در اندرون آن چند دانه می باشد خوردن آن بهوشی و دیوانگی آورد هَرَوَکْ بروزن زر بفت بمعنی آرایش باشد مطلقا و آرایش و زینت زنان را نیز گویند که آن خنود و سرخی و سفیداب و سر و دندان باشد که در ورق است و بعضی هفتم غالبه گفته اند که آن سر و یک لب یا جامه دیگر از منساره گذارند هَرَوَکْ بکسر اول و ثانی بختانی کشیده نام شهر است از ولایت خراسان که بهرات مشهور است هَرَوَکْ بفتح اول بروزن اختیار دندان زیادتی را گویند هَرَوَکْ بفتح اول و ثالث مجهول بروزن و زیر بمعنی کشیده باشد که فاعل کردن است و با ثالث مجهول در عربی بانگ کردن است و ناخوش داشتن چیزی را و خشک شدن گیاه را گویند هَرَوَکْ بضم اول و کسر ثالث غیر مشدد بروزن سرین آواز مهیب را گویند همچو آواز سباع و وحوش و بفتح اول و ثانی شده هم گفته اند هَرَوَکْ بکسر اول و ثانی بروزن غروب شهر هرات را گویند هَرَوَکْ بکسر اول و ثانی بختانی مجهول رسیده و فتح و او منسوب بهرات را گویند و در خالص و رایج را نیز گفته اند رزن فاشترام میگویند بیاض هفتم درهای هوزن با نری نقطه و امر شامل بر بیست و شش لغت و کتابت هَرَوَکْ بفتح اول ده صد را گویند که بر بی الف خوانند و بلیل را هم گفته اند که عربان عند لب خوانند و بازی چهارم زده هم هست که هزار باشد و در این زمانه و او هزار میگویند هَرَوَکْ بفتح اول و همزه در چهارم و سکون سیم پنقطه و بای فارسی نام قلعه ایست از مغان خراسان هَرَوَکْ سپند و هزار اسفند در لغت اول بابای فارسی و در دوم با فاق نوعی از سداب کوهی است و از ایوانی موی میگویند و بر بی حرف می خوانند کرم و خشن است در سیم و چهارم بر فاصل ملاکتد نافع باشد هَرَوَکْ استعین کتابت دریا است چه در شیب از آن بمنزله استی است هَرَوَکْ افشان بفتح اول و همزه و سکون فاشین نقطه بار الف کشیده و بنون زده درخت ناک صحرایی باشد و آن مانند عشقه بر درخت پیچد و آنرا هزار جشان هم میگویند یعنی هزار که هَرَوَکْ بروزن هزار جمع هزار است بر خلاف قیاس و عدد هزار را نیز گویند که الف باشد و بلیل و عند لب را نیز گفته اند و بازی چهارم زده هم میگویند که در هزار باشد هَرَوَکْ اول با و الف کشیده بلیل را گویند که عند لب باشد و آنرا هزار آواز هم میگویند بازی نقطه دارد آخر هَرَوَکْ بضم بای امید و سکون زای هوز نام قلعه ایست در ولایت خراسان هَرَوَکْ بکسر بای فارسی و فتح سیم پنقطه و سکون رای قرشت نام گیاهی است در این هَرَوَکْ بفتح بای امید نامی است از نامها آفتاب عال کتاب هَرَوَکْ بضم بای قرشت و سکون و او بای حلی جز لیست که باشکند کوسفند و غیر می باشد و او را هزار خانم میگویند و بر بی رمانه خوانند هَرَوَکْ جشان بفتح جیم بروزن قطار کشان بمعنی هزار افشان است که ناک صحرایی باشد و آن بسیار بلند میشود و در رختهای پیچد و سخن آن هزار کز است چه جشان بمعنی کز باشد و خوشه آن زیاده بوده دانه میشود و بیجهت و باعث کردن پوست و جرم بکار بند و بر بی کز گویند هَرَوَکْ حشمت بفتح جیم فارسی و سکون شین نقطه دار و سیم مفتوح حلی بدیشی باشد که پیشتر پریش آرمی بهم میرسد و آنرا بر بی سلطان خوانند هَرَوَکْ حشمت بای نقطه دار بروزن انار دانه چیزی است که باشکند کوسفند می باشد و شکند با نیز گویند

هزار ستار